



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱

جلسه چهارم؛ سه شنبه ۱۴۰۱/۰۹/۱۵ (جلسه دهم فقه خلق پول)

۲. استدلال به روایات «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» و امثال آن

استدلال دیگر، تمسک به روایاتی است با این مضمون که «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» و یا روایاتی که می‌فرماید «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» که مضمونش خیلی قوی‌تر است. این استدلال شاید در نظر بعضی یکی از ادله روشن در ما نحن فیه باشد که می‌توان از آن استفاده کرد نشر پول اضافی حرام است. این روایات متعدد بوده و سند بعضی آنها تمام است، از جمله:

۱. صحیحہ ابی عبیدة الحذاء:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا
جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ أَعْمَى فَقَالَ عَيْنٌ صَحِيحٌ. فَقَالَ: إِنَّ عَمَدَ الْأَعْمَى مِثْلُ الْخَطِّ هَذَا فِيهِ الدِّيَّةُ فِي مَالِهِ فَإِنْ لَمْ
يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَالدِّيَّةُ عَلَى الْإِمَامِ وَلَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.
وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ وَكَذَا الصَّدُوقُ.^۱

ابی عبیدة الحذاء می‌گوید: از امام باقر عليه السلام در مورد شخص نابینائی پرسیدم که چشم فرد سالمی را کور کرده است. حضرت فرمودند: همانا عمد شخص نابینا مثل خطا است که باید دیه از اموال او پرداخت شود و اگر مالی نداشت دیه بر امام عليه السلام است و حق هیچ مسلمانی باطل نمی‌شود.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، کتاب القصاص، ابواب القصاص فی النفس، باب ۳۵، ح ۱، ص ۸۹ و الکافی، ج ۷، ص ۳۰۲ و تهذیب الاحکام، ج

۱۰، ص ۲۳۲ و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۴.

همچنین در مصححه حلبی و محمد بن مسلم^۲ و نیز صحیحہ حلبی^۳ و موثقه سماعه^۴ وارد شده «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» که در ادامه این روایات را می‌خوانیم.

وجه استدلال به این روایات در ما نحن فیه چنین است: کسانی که پول - مثلاً اسکناس - در اختیار دارند، با مقدار مشخصی از این اسکناس‌ها فرضاً توان خرید یک سبد کالا را دارند. پس دارندگان اسکناس یک حق ثابتی دارند و اگر کسی با اسکناس خود یک سبد کالا را خریداری کند عرفاً گفته نمی‌شود به ناحق خریده است. حال اگر کسی اسکناس بیشتری را تولید و منتشر کند حتی با فرض اینکه هیچ عنوان حرام دیگری بر فعل او منطبق نباشد، از آنجا که چاپ و نشر اسکناس اضافی موجب می‌شود ارزش پول‌های دست مردم کاهش پیدا کند، لذا با این کار حق ثابت دارندگان اسکناس را از بین برده و آن را باطل کرده است، بدین جهت مشمول روایات «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» یا «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» می‌شود و می‌توان روایات و بلکه آیات زیاد دیگری را هم در اینجا اضافه کرد، از جمله آیات و روایاتی که امر به «اقامه حق»، اقامه قسط^۵ و عدل^۶ می‌کند و وقتی کسی حق ثابت دیگری را از بین می‌برد به این معناست که خلاف

۲. همان، ج ۱۹، کتاب الوصایا، باب ۲۰، ح ۳، ص ۳۱۰ و الکافی، ج ۷، ص ۴ و تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۸۰:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ مِلَّةٍ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ إِذَا لَمْ يُوْجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَارَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ إِنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ.

۳. همان، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۴۰، ح ۱، ص ۳۸۹ و من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۷:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُثَيْبِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ الدِّمَّةِ عَلَى غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ إِنْ لَمْ يُوْجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَارَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ إِنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ.

۴. همان، ج ۲۷، کتاب القضاء، ابواب كيفية الحكم و احكام الدعوى، باب ۱۴، ح ۱۸، ص ۲۷۰ و بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۳۴:

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ الْوَرَّاقِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ (وَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ عَنْ مِيَاخِ الْمَدَائِنِيِّ) عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كِتَابِهِ إِلَيْهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْضِي بِشَاهِدٍ وَاحِدٍ مَعَ يَمِينِ الْمُدَّعِي وَ لَا يَبْطُلُ حَقُّ مُسْلِمٍ وَ لَا يَرُدُّ شَهَادَةُ مُؤْمِنٍ.

۵. همان، کتاب الشهادات، باب ۴۰، ح ۴، ص ۳۹۰ و الکافی، ج ۷، ص ۳۹۸ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۵۲:

وَ عِنْدَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَهَادَةِ أَهْلِ الْمِلَّةِ. قَالَ فَقَالَ: لَا تَجُوزُ إِلَّا عَلَى أَهْلِ مِلَّتِهِمْ فَإِنْ لَمْ يُوْجَدْ غَيْرُهُمْ جَارَتْ شَهَادَتُهُمْ عَلَى الْوَصِيَّةِ لِأَنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ.

۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۶، ص ۱۵۸:

حُطْبَةُ يَوْمِ الْأَضْحَى رَوَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حَطَبَ يَوْمَ الْأَضْحَى فَكَبَّرَ وَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَبْلَانَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ... وَ أَحْسِبُونَا إِلَى نَسَائِكُمْ وَ مَا

عدل، قسط و خلاف آنچه که مورد دستور شارع بوده عمل کرده است.

نظیر این بحث را با مرحوم آیت الله شاهرودی رحمته الله از فقهاء شورای نگهبان و ... داشتیم و مطلب را به همین نحو تقریب می کردیم ولی ایشان پاسخ می دادند: وقتی کسی که دارای یک نظام حقوقی است این حرف را می زند که «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» و امثال آن، به این معناست که چیزی که در نظام حقوقی من به عنوان «حق» شناخته شده «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُهُ»، اما دیگر شامل حقی نمی شود که در نظام حقوقی دیگری به عنوان حق - ولو حق عرفی - شناخته شده باشد.

این حرف هم خودش قوت دارد و هم از فرد با قوتی صادر شده است. ولی ما به ایشان چنین جواب دادیم: علی الفرض شارع طبق محاورات عرفیه سخن می گوید، لذا الفاظی را که به کار می گیرد در همان معانی عرفی به کار می گیرد مگر در جایی که ثابت شود یک حقیقت شرعیه داریم و یا اینکه قرینه‌ای باشد که در معنای دیگری - ولو مجازاً - به کار رفته است. بنابراین شکی نیست که حق، چیزی نیست که شارع برای آن اصطلاحی جعل کرده باشد و بلاشبهه حقیقت شرعیه‌ای در مورد آن نداریم، بلکه یک مفهوم عرفی است. و هکذا در این روایت و نظایر آن هم قرینه‌ای نداریم که حق در معنای دیگری غیر از معنای عرفی به کار رفته باشد.

در آنجا چنین مثال زدیم که اگر فرضاً شارع فرموده بود «يحترم الرئيس» یا «اکرم الرؤساء» و خود شارع هم تعدادی رئیس تعیین کرده بود و مردم هم نزد خودشان رؤسایی داشتند، آیا می توان گفت این اوامر مخصوص رؤسایی است که خود شارع قرار داده و شامل رئیس عرفی نمی شود؟! ظاهر این است که «رئیس» یک معنای عامی دارد که شامل هر دو دسته می شود، و بلکه بالاتر گفتیم رؤسای عرفی را بالأصله شامل می شود؛ چون یک معنای عرفی است و مقصود کسی است که مردم او را به عنوان رئیس می شناسند و امر و نهی او را قبول می کنند و «رئیس» را که شارع قرار داده» نیز از باب حکومت قبول می کنند؛ به این معنا که چون شارع فرموده رؤسا را احترام کنید و سپس فرموده فلانی رئیس است - علی فرض اینکه عرف آن فرد را رئیس نداند - در این صورت فرمایش شارع **حاکم** بر فهم عرف است و آن فرد را هم باید به

مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَ اضْفُؤُوا الْحَدِيثَ وَ أَدُّوا الْأَمَانَةَ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ وَ كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ لَا تَعْرَنَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْعُزُورُ إِنْ أَنْبَغَ الْمُؤَعْظَةُ وَ أَحْسَنَ الْقَضَى كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ تَعَوَّذَ وَ قَرَأَ سُورَةَ الْإِحْلَاصِ وَ جَلَسَ كَالرَّائِدِ الْعُجْلَانِ ثُمَّ نَهَضَ فَقَالَ ﷺ: الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَ نَسْتَعِينُهُ وَ نَسْتَعِذُّ بِهِ وَ نَسْتَعْفِزُهُ وَ نُؤْمِنُ بِهِ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ بَاقِيَ الْخُطْبَةِ الْقَصِيرَةِ نَحْوًا مِنْ خُطْبَةِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ.

٦. وسائل الشيعية، ج ١٥، كتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس و ما يناسبه، باب ٣٧، ح ١، ص ٢٩٣ و الكافي، ج ٢، ص ١٩٧:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ رُوحِ ابْنِ أُحْتِ الْمُعَلَّى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْدِلُوا فَإِنَّكُمْ تَعْبُونَ عَلَى قَوْمٍ لَا يَعْدِلُونَ.

عنوان فرد اعتباری عنوان «رئیس» اکرام کرد. لذا خدمت مرحوم شاهرودی و سائر مشارکین در بحث گفتیم فرقی بین «أكرم الرئيس یا يحترم الرئيس» با «لَا يَبْطُلُ حَقُّ أَمْرِي مُسْلِمٍ يَا لَا يَصْلِحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» وجود ندارد. سید خوئی^۷ اعلی الله مقامه نیز نظیر این استدلال را در بعض مباحث فقهی دارند که اگر مسلمانی در ارض غربت مرگش فرا برسد و غیر از اهل ذمه کسی نباشد که شاهد بر وصیت بگیرد - مثلاً به کسی بدهکاری دارد یا از کسی طلب دارد و هکذا - روایت بیان می کند با همان تفصیلی که در قرآن کریم^۸ آمده می توان ذمی را به عنوان شاهد بر وصیت گرفت و شهادتش پذیرفته می شود. و در ذیل روایت مطلب چنین تعلیل شده که «لَا يَصْلِحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ». روایت چنین است:

۲. صحیحہ حلبی:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ الذِّمَّةِ عَلَى غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ إِنْ لَمْ يُوْجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَازَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ إِنَّهُ لَا يَصْلِحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ.^۹

حلبی می گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدم آیا شهادت اهل ذمه بر غیر ذمی ها نافذ است؟ حضرت فرمودند: بله اگر شاهد مسلمان نباشد شهادت غیرمسلمانان نیز جایز است، همانا از بین رفتن حق کسی درست نیست.

۳. مصححه حلبی و محمد بن مسلم:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ مِلَّةٍ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قَالَ:

۷. مبانی تکملة المنهاج (القضاء و الحدود)، ص ۱۰۵:

بل يظهر من بعض الروايات نفوذ شهادة أهل ملة على ملة أخرى إذا لم يوجد الشاهد منهم، كصحیحة الحلبي و محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: سألته هل تجوز شهادة أهل ملة من غير أهل ملتهم؟ «قال: نعم، إذا لم يوجد من أهل ملتهم جازت شهادة غيرهم، إنه لا يصلح ذهاب حق أحد»

و صحیحة الحلبي الأخرى، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام هل تجوز شهادة أهل الذمة على غير أهل ملتهم؟ «قال: نعم، إن لم يوجد من أهل ملتهم جازت شهادة غيرهم، إنه لا يصلح ذهاب حق أحد»

۸. سورة مباركة بقره، آیه ۲۸۲.

۹. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۴۰، ح ۱، ص ۳۸۹ و من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۷.

نَعَمْ إِذَا لَمْ يُوجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جَازَتْ شَهَادَةُ غَيْرِهِمْ؛ إِنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ.^{١٠}

محمد بن مسلم می گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدم آیا شهادت دادن اهل ملتی برای غیر هم آیینش نافذ است؟ حضرت فرمودند: بله در صورتی که شاهدی از اهل ملت خودش پیدا نشود، شهادت دادن کسی که هم آیین او نیست در حق او نافذ است، همانا شایسته نیست حق کسی از بین برود.

روایت این همه از ثقات و اجلاء هستند و به خاطر پدر علی بن ابراهیم یعنی ابراهیم بن هاشم که جلالت و وثاقتش معلوم است اما تصریح به وثاقتش نشده، از آن تعبیر به مصححه یا حسنه کالصحیحه می شود. در آنجا این بحث مطرح شده که آیا شهادت ذمی و غیرمسلمان فقط در صورتی که آن مسلمان در ارض غربت باشد معتبر است و یا اینکه در غیر ارض غربت هم می تواند ذمی را شاهد بگیرد؛ خصوصاً در صورتی که شاهد مسلمانی در آن هنگام در اختیار ندارد؛ مثلاً حمله قلبی رخ داده و دارد می میرد و اطرافش فقط اهل ذمه هستند؟

بعضی گفته اند تعلیلی که وجود دارد یعنی «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» عمومیت دارد و فرقی نمی کند آن مسلمان در بیابان باشد یا در سفر، در خانه باشد یا ارض غربت و هكذا. اما سید خوئی^{١١} اعلی الله مقامه می فرماید: این تعلیل مختص به مورد روایت است و نمی توان گفت اطلاق دارد؛ چراکه نقض می شود به عدم قبول شهادت ذمی و غیرمسلم در غیر باب وصیت؛ مثلاً دو نفر با هم معامله ای می کنند و می خواهند ذمی را شاهد بگیرند، در این صورت شاهد گرفتن ذمی صحیح نیست؛ زیرا یکی از شرایط قبول شهادت در

^{١٠} وسائل الشیعة، ج ١٩، کتاب الوصایا، باب ٢٠، ح ٣، ص ٣١٠ و الکافی، ج ٧، ص ٤ و تهذیب الاحکام، ج ٩، ص ١٨٠.

^{١١} مبانی تکملة المنهاج، ص ١٠٢.

الثالث: ذهب أكثر الفقهاء إلى عدم اختصاص الحكم بما إذا كان المسلم بأرض غربة. و ذهب جماعة إلى الاشتراط، منهم: الشيخ (قدس سره) في المبسوط و ابن الجنيد و أبو الصلاح، و هو الصحيح، و تدلّ على ذلك صحيحة أحمد بن عمر و صحيحة هشام بن الحكم المتقدمتان المؤيدتان برواية حمزة بن حمران المتقدمّة.

و بذلك یقید اطلاق ما دلّ علی قبول شهادة أهل الكتاب للمسلم في الوصية مطلقاً، كصحيح ضريس الكناسي، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن شهادة أهل الملل هل تجوز على رجل مسلم من غير أهل ملّتهم؟ «فقال: لا، إلا أن لا يوجد في تلك الحال غيرهم، و إن لم يوجد غيرهم جازت شهادتهم في الوصية، لأنّه لا يصلح ذهاب حقّ امرئ مسلم و لا تبطل وصيته»، و مؤثّق سماعة المتقدّم.

و قد يقال: إنّ التعليل الوارد في الصحيحة من أنّه لا يصلح ذهاب حقّ امرئ مسلم و الوارد في المؤثّقة من أنّه لا يصلح ذهاب حقّ أحد يقتضي عموم الحكم و عدم اختصاصه بما إذا كان المسلم بأرض غربة، و ليس من البعيد أن يكون التقييد في الآية الكريمة و في الروايات من جهة وروده مورد الغالب، و بذلك يعمّ الحكم ما إذا لم يكن الموصي بأرض غربة.

و لكنّه يندفع بأنّه لا يمكن الأخذ بإطلاق التعليل، و ذلك للجزم بعدم قبول شهادة غير المسلم على المسلم في غير الوصية مطلقاً، فالحكم لا يكون دائراً مدار العلة قطعاً، فلا موجب لرفع اليد عن ظهور الآية المباركة و الروايات في اشتراط قبول الشهادة بما إذا كان الموصي بأرض غربة.

غير باب وصيت، ايمان است؛ در نتیجه شهادت كافر صحيح نيست^{۱۲} و كأنّ مانند اين است كه شاهد ندارد، لذا بايد طبق ايمان و بقیة راههایی كه وجود دارد حكم كرد. بنابراین چون اين تعليل نقض می شود پس معلوم می شود «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» عمومیت ندارد تا بتوان در هر جایی كه علی الفرض بناست حقی از بین برود به آن تمسك كرد.

ما در آن مباحث در جواب به اين كلام گفتیم: مانعی ندارد كه به اطلاق دليل مادامی كه تقییدی وارد نشده تمسك كنیم. بله، در مورد شاهد در قضاوت در غير باب وصيت، فرض اين است كه دليل گفته بايد اسلام یا حقی ايمان داشته باشد، اما در ساير موارد اگر دلیلی نباشد بايد به اطلاق «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» تمسك كنیم، كما اينكه خود ایشان نیز در بحث إعتاق أمه مزوجه اين كار را کرده است. در آنجا اين مسئله مطرح شده كه اگر أمه ای مزوجه بود و بعد آزاد شد، اين أمه اختيار دارد كه نكاحش را فسخ كند^{۱۳} ولی اگر صبیّه یا مجنونه بود كه خودش نمی توانست تصمیم بگیرد، در اين صورت می توان به اطلاق «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» یا «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» تمسك كرد و گفت ولی اين صبیّه یا مجنونه حق فسخ نكاح را دارد؛ چراكه اگر ولی حق فسخ نداشته باشد، موجب ذهاب حق صبیّه یا مجنونه می شود كه جایز نيست. بنابراین بايد قائل شويم ولی صبیّه یا مجنونه چنین حقی را دارند.^{۱۴}

۱۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۴، ص ۱۱۵:

الثالث الإيمان فلا تقبل شهادة غير المؤمن وإن اتصف بالإسلام لا على مؤمن ولا على غيره لاتصافه بالفسق والظلم المانع من قبول الشهادة نعم تقبل شهادة الذمي خاصة في الوصية إذا لم يوجد من عدول المسلمين من يشهد بها ولا يشترط كون الموصي في غربة و باشرطه رواية مطرحة.

✓ تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)، ج ۵، ص ۲۴۴:

المطلب الثالث: الإيمان و فيه ستة مباحث:

الأول: لا تقبل شهادة الكفار مطلقاً إلا في الوصية على ما يأتي، و لا تقبل في غير ذلك على أحد من المسلمين إجماعاً.

✓ غنية النزوع إلى علمي الأصول والفروع، ص ۴۰:

و لا تقبل شهادة العدو على عدوه، و لا الشريك لشريكه فيما هو شريك له، و لا الأجير لمستأجره، و لا شهادة ذمي على مسلم إلا في الوصية في السفر خاصة عندنا، بشرط عدم أهل الإيمان.

۱۳. موسوعة الإمام الخوئي، ج ۳۳، ص ۱۱۲:

فصل في الطوارئ و هي العتق و البيع و الطلاق. أما العتق، فإذا أعتقت الأمة المزوجة كان لها فسخ نكاحها إذا كانت تحت عبد بل مطلقاً و إن كانت تحت حرّ على الأقوى.

۱۴. همان، ص ۱۲۲:

إن كانت صبيّة أو مجنونة، فالأقوى أنّ وليّها يتولّى خيارها. و الوجه في ذلك أنه و إن لم يرد نص يدلّ على ثبوت الولاية في المقام بخصوصه،

بعضی به این روایات حتی در بحث مالکیت معنوی هم تمسک کرده و تصریح کرده‌اند کسی که اختراعی می‌کند یا شعری می‌سراید یا کتابی می‌نویسد و هکذا، عرف برای او حقی قائل می‌شود و از آنجا که روایات می‌فرماید: «لَا يَبْطُلُ حَقُّ أَمْرٍ مُسْلِمٍ» یا «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ»، لامحاله اگر کسی خلافش عمل کند، إذهاب و إبطال حق دیگری کرده است و ابطال حق دیگری هم مصداق «ظلم و بغي» است که در آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾^{۱۵} از آن نهی شده است.

خلاصه اینکه با توجه به این روایات مبارکه که متعدد هم هستند و بیان می‌کنند «لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ»، «لَا يَبْطُلُ حَقُّ أَمْرٍ مُسْلِمٍ» و امثال آن، می‌توان گفت هر چیزی که عرفاً حق است، إذهاب و إبطال آن مورد نهی قرار گرفته است، از جمله «قدرت خرید پول» که به عنوان یک حق عرفی شناخته شده است، لذا اگر کسی با چاپ و نشر پول اضافی موجب شود این حق از بین برود، خلاف عدالت و ظلم انجام داده و جایز نیست.

والحمد لله رب العالمين

تقرير و تنظيم: جواد احمدی

منابع يابی: فرید قیاسی

إلا أن حق المسلم في ماله و دمه و عرضه لما كان محترماً، إذ «لا تبطل حقوق المسلمين فيما بينهم» على ما في صحيحة يزيد الكناسي و «لا يصلح ذهاب حق أحد» على ما في صحيحة الحلبي كان لا بد من تداركها. و حيث إن من الواضح أن الحق العرضي لا يقلل حرمة عن الحق المالي و قد ورد فيه أن حرمة مال المسلم كحرمة دمه فلا بد من احترامه، و لما كان صاحب الحق عاجزاً عن استيفائه و غير قادر عليه لصغر أو جنون، كان من مقتضى طبيعة الحال انتقاله إلى الولي خاصة إذ ليس لكل مسلم القيام بتحصيله، بلا خلاف.

و الحاصل أنه و إن لم يرد في هذه الصورة نص خاص يدل على ثبوت الولاية لوليها، إلا أن في الأدلة العامة ما يكفي.

۱۵. سورة مباركة نحل آية ۹۰.